# شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز و مدیر مسئول: شهرداری مشهد
- مدیر عامل: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

SHAHRARANEWS.IR

۵شنبه

سال چهاردهم
۰۳ شهریور ۱۴۰۱
۲۷ محرم ۱۴۴۴
شماره ۳۷۴۴

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۲۶٪

| | |
|---|---|
| صبح ۲۲ | ظهر ۲۴ |
| عصر ۳۱ | شب ۲۱ |

↑ ۴۰° ↓ ۲۹°

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۲:۳۳:۳۸
- غروب آفتاب ۱۹:۰۹:۴۰
- اذان مغرب ۱۹:۲۸:۳۲
- نیمه شب شرعی ۲۳:۴۸:۴۳
- اذان صبح فردا ۰۴:۲۸:۵۰
- طلوع آفتاب فردا ۰۵:۵۸:۲۴


مرکز مشاوره دکتر رومبلی

## آی واش د تیچر ایز ان اپل

رضا احسان‌پور
نویسنده، شاعر و طنزپرداز

«مای فرندز بهم می‌گن زبون‌باز!» فرزانه با سبابه، عینکش را چسباند بین دو ابرویش. دکتر گفت «نگفتی چندتا زبون بلدی.» چشمان فرزانه برق زد؛ «انگلیسی، روسی، اسپانیایی، یونانی، پهلوی و میخی؛ هندوراسی رو هم تازه دارم لرن می‌کنم.» دکتر باتعجب پرسید «هفت تا؟» فرزانه بادی به غبغب انداخت؛ «نو! هشت! فارسی رو فورگت کردم بگم!» دکتر کمی مکث کرد؛ «می‌دونی که... خیلی مهمه که بین ما صداقت باشه.» فرزانه سرش را به نشانه تأیید تکان داد؛ «آفکورس! اوکی! لای نگفتم بهت ولی خب فارسی رو کانت نمی‌کنیم؛ همون سون لنگوییج!» دکتر بدون اینکه چیزی بگوید زل زد به فرزانه. فرزانه هم متقابلاً زل زد و هرچند لحظه یک‌بار محکم پلک می‌زد. بالأخره فرزانه سکوت را شکست؛ «اوکی! حالا چون بنابر صداقته، فقط دوتا لنگوییج رو در حد پرفکت بلدم؛ انگلیسی... اند فارسی.» دکتر ابرو بالا انداخت؛ «فارسی رو که قرار شد حساب نکنیم! بقیه رو چقدر بلدی؟» فرزانه بلافاصله گفت «اون هفت تا رو اکسلنت نزدیک به پرفکت.» دکتر چند ثانیه‌ای سکوت کرد؛ فرزانه حرفش را دوباره تکرار کرد؛ «بیلیو می! راستش رو گفتم؛ اون سون رو وری گود نزدیک به عالی.» دکتر گفت «باز که فارسی رو حساب کردی!» فرزانه با سرانگشتانش یک حساب و کتاب کرد؛ «اوه یس! این‌قدر تعدادشون توو ماچه که حسابش از هندم در رفته!» دکتر سرفه ریزی کرد؛ «فکر می‌کنی چرا بهت می‌گن زبون‌باز؟» فرزانه‌نگاه طلبکارانه‌ای به دکتر کرد؛ «کوئسشن داره؟!» دکتر گفت «لابد داره که می‌پرسم!» فرزانه گفت «اوکی! از یو ویش! داره!» دکتر منتظر پاسخ ماند ولی فرزانه چیزی نگفت. دکتر با شوخی گفت «فارسی گفتم ها!» فرزانه چشم‌هایش را داد بالا و چرخاند؛ «آی وانت تو سی وات ایز یور حدس! حدس‌زدنش اون‌قدرها هم دیفیکالت نیست؛ وقتی خودشون همین پرشین رو هم به سختی دیالوگ می‌کنند، معلومه به یه پرسن لایک من که هشت تا زبون رو مثل بلبل اسپیک می‌کنه بگن زبون‌باز؛ حسودند! جلس!» دکتر گفت «هفت تا! اونم نه هر هفت تا!» فرزانه نیشخندی زد؛ «یو چندتا زبون بلدی؟ البته غیر از زبون کنایه و زخم زبون؟!» دکتر گفت «من فقط فارسی بلدم و یه کم انگلیسی!» فرزانه خندید؛ «لنگوییج زیاد داریم برای لرنینگ؛ لنگوییج آدمیزاد، لنگوییج خوش، لنگوییج نرم... خوبه که لااقل یکی‌شون رو لرن کنی! عجیبه که آدم‌ها جاست زبونشون رو دراز می‌کنند! لانگ!» دکتر گفت «این همه زبون به کارت هم اومده؟» فرزانه پرسید «مثلاً چه کاری فوراگزمپل؟» دکتر گفت «تو باید بگی نه من!» فرزانه کلافه شد؛ «فکر کنم ما زبون هم رو آندرستند نمی‌کنیم. البته من که نه!» دکتر خواست چیزی بگوید ولی فرزانه مهلت نداد؛ «شوهر سابقم... منظورم اکس هازبندمه؛ اون هم زبون نفهم بود. هیچ‌وقت نفهمیدم باید با چه زبونی باهاش تالک کنم. واقعاً اگه سام‌وان نتونه با من که این‌قدر خوش‌زبونم اسپیک کنه، پروبلم از خودشه.» دکتر ترجیح داد سکوت کند تا فرزانه هر چیزی می‌خواهد بگوید؛ «آهان راستی؛ لنگوییج اشاره و خط بریل رو هم بلدم! می‌شه ده تا زبون! سخت می‌شه به من گفت زبون نفهم! البته گفتن نداره، یو آر حتما تا الان آندرستندیگ این موضوع رو. چون من بایه زبونی گفتم که بفهمی. اگه هم نفهمیدی بگو؛ چون قرار شد بنامون برصداقت باشه. اوکی؟»

عامیانه‌های خانگی

## وای وایِ ما مونده!

مسعود نبی دوست
روزنامه نگار

پیش از این گفتم که توی چهاردیواری خانه پدری ما، فرهنگ یک روستای کوچک جنوب خراسان در همه کنایه‌ها ومَثَل‌ها ومتلک‌ها جاری بود. بخصوص ناشُد که پیرزنی یا پیرمردی لابه‌لای جمله‌هایش چیزی از آنچه از قدیم در خاطرش مانده، روی دایره نریزد. آن هم وقتی پای نصیحت و موعظه وسط بود. آن موقع بود که دیگر راه به راه، لفظ از پس لفظ می‌آمد در توصیه به عاقبت‌اندیشی، در توصیه به به ثمر رساندن کارها یا توجه به ادامه مسیر و راه پیش‌رو برای ما که نوجوان بودیم آن‌وقت.

«گاوِ نُه من شیر» یکی از این لفظ‌ها بود که انگار کمابیش خیلی جاها مصطلح است و توی خانه ما هم ایضاً. وجه استفاده‌اش هم مال وقتی است که طرف تا دم دم‌های تهِ کار خوب پیش رفته و به یک باره طوری ختم می‌کند که همه کار بی‌ثمر می‌شود. آن‌وقت می‌گفتند فلانی «گاوِ نُه من شیر» است. معنایش هم یعنی طرف خوب ثمر می‌دهد، ولی ته کار یک لگد می‌زند زیر گاودوشه و کل ۹ من را هدر می‌کند. والسلام! یادم هست مثلاً وقتی بزرگ‌های فامیل، مشغول نصیحت جوان‌ترها بودند و یک‌وقتی جوان یک جمله معترضه‌ای می‌گذاشت تنگ حرفش که مثلاً خود شما هم به همین نصیحتت محتاج‌تری تا من، پای یکی دو تا مَثَل وسط می‌آمد. معمولاً پیرها آن موقع‌ها می‌گفتند: «ببین! ما که آردهامانِ بیختِم و الک‌هامانِ آویختِم» و این معنایش این بود که یعنی دور ما گذشته و حالا دور شماهاست. به‌غیر از این اما، یک جمله دیگر هم با همین کاربرد توی خانه ما مصطلح بود و پیرترها توی این موقعیت می‌گفتند: «ما که دلالِمان دلّالی کِرده و خریدارمان، خریداری!» یعنی که از ما گذشت و «تو برو خود را باش».

بعدها دیدم که زنده‌یاد محمد قهرمان هم توی یکی از شعرهایش یک چیزی توی همین مایه‌ها آورده که گویا از عبارت‌های مرسوم و مصطلح خراسانی است: «های های ما رفته، وای وای ما مونده!»

جور واجور

## ارتباط خواب نامنظم با خودخواهی!

اینکه خواب به‌موقع و منظم ارتباط مستقیمی با سلامت روح و روان دارد شکی در آن نیست. حال یک پژوهش تازه‌ای که در این‌باره منتشر شده نشان می‌دهد که کم خوابیدن در شب حتی به اندازه یک ساعت می‌تواند تمایل ذاتی فرد برای کمک به دیگران را کاهش داده و تمایلات خودخواهانه و غیراجتماعی را تقویت کند.

**برای مطالعه کامل این گزارش کد روبه‌رو را اسکن کنید.**

ادامه یادداشت

...آموزش و پرورش اصلا شعر را رها کرده است، در حالی که سال‌ها و قرن‌ها نظام آموزش سنتی ما با سعدی و حافظ کارش را آغاز می‌کرده و قرآن جزو اولین متن‌هایی بوده که هر کسی می‌خوانده است. بدین گونه خشت اول درست قرار می‌گرفته و دیوار می‌توانسته است تا ثریا درست بالا برود.

وزرای فرهنگ و ارشاد اسلامی و آموزش و پرورش و آموزش عالی ما باید به این معنا توجه کنند که بدون ادبیات، همه آموزش‌های دیگر ما خانه در ره سیلاب کردن و خشت بر آب زدن است. این همه خروج متخصصان از کشور نتیجه بی‌توجهی به ادبیات و هویت است. در بیشتر فیلم‌هایی که از حاج قاسم شهید منتشر شده است، این پهلوان شهید در حال خواندن شعر است و جالب است این شعرها یکی از مولوی است یا عطار و دیگری از سید محمد مهدی شفیعی، شاعر جوان. با این همه، رسانه ما مولوی و حافظ و ادبیات را رها کرده است.

اول شخص

## مرد بی‌ادعا

درباره علی‌اکبر فیاض که دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد را تأسیس کرد

علیرضا حیدری
روزنامه‌نگار

نام دکتر فیاض با نام دانشکده فردوسی گره خورده است؛ چون هسته اولیه دانشگاه فردوسی با تأسیس دانشکده ادبیات مشهد شکل گرفت و بنیان‌گذار این دانشکده کسی نبود جز زنده‌یاد دکتر علی‌اکبر فیاض. تاریخ بیهقی را هم نمی‌شود شنید و نام استاد فیاض در کنار آن به ذهن نیاید؟ روان‌شاد استاد علی‌اکبر فیاض نزدیک به سی سال از عمر خویش را صرف پژوهش درباره تاریخ بیهقی کرد. در آغاز قرار بود گزیده‌ای از تاریخ بیهقی برای تدریس در دبیرستان‌ها فراهم شود، اما این تصمیم به تصحیح کل اثر انجامید که در ۱۳۲۴ به پایان رسید. البته نباید دوستی و همکاری دکتر قاسم غنی با فیاض را در این زمینه نادیده گرفت. او حتی مدیریت کنگره بزرگداشت بیهقی را که در ۱۳۴۹ برگزار شد، برعهده داشت؛ کنگره‌ای باشکوه و به‌یادماندنی.

از استاد فیاض برخلاف برخی دیگر از محققان زبان و ادبیات فارسی، آثار اندکی برجای مانده است که همان آثار نیز همگی زیر سایه کار علمی بزرگی که استاد در تصحیح تاریخ بیهقی انجام داده، قرار گرفته است. یکی از آن‌ها کتاب مشهور «تاریخ اسلام» است که اولین بار در سال ۱۳۲۷ خورشیدی منتشر شد و تاکنون بارها از سوی انتشارات دانشگاه تهران تجدید چاپ شده است. دکتر فیاض در این اثر نسبتا مختصر، گزارشی مستند و هنرمندانه از دوره‌هایی مهم و طولانی از تاریخ اسلام ارائه کرده است.

حضور او در انجمن‌های ادبی نیز بخشی از زندگی‌نامه علمی و ادبی او را شامل می‌شود. او مدتی ریاست انجمن ادبی بهار را برعهده داشت و در انجمن ادبی مشهد و انجمن ادبی ایران شرکت می‌کرد. به انجمن استاد فرخ و سرگرد نگارنده هم می‌رفت.

چه ستایشی بهتر از تمجید دکتر غلامحسین یوسفی که درباره دکتر فیاض می‌گوید: نکته بسیار مهمی که در شیوه عالمانه استاد فیاض به نظر می‌رسد، پرهیز از هرگونه اظهار فضل بود در گفتن و نوشتن. بنده در طی سال‌ها مصاحبت با او هرگز ندیدم در هیچ بابی وی اندک ادعایی بورزد.

جالب است که بدانیم دکتر فیاض دیداری هم با زنده‌یاد جمال‌زاده داشته است که گویا در یکی از سال‌های دهه ۱۳۱۰ خورشیدی و در خانه دکتر غنی بوده است. ماجرا را خود جمال‌زاده چنین نوشته است:

«... شخص ایرانی دیگری هم با لباس خیلی ساده (گویا پیراهن و تنبان و عبای مستعملی) در انتظار دکتر غنی بود... رفته‌رفته صحبت مرا با این شخص ناشناس که فهمیدم از اصحاب علم و دانش است، به‌درازا کشانید و معلوم شد، فیاض نام دارد و از اهالی مشهد است... . این همان مرد فاضلی است که با یاری دکتر غنی، خدا را شکر رفته‌رفته در تهران در کار علم و تحقیق به مقام بلندی رسید و به مشهد مراجعت کرد و در دانشگاه آن شهر دارای کرسی ادبیات گردید.»

دکتر فیاض در چهارم شهریور ۱۳۵۰ در مشهد جهان را بدرود گفت و در حرم رضوی به خاک سپرده شد.

روایت روز

## روضه‌ای که دخترک بعد نمایش خواند

محمد حسن‌زاده
داستان‌نویس

عاشورا در زیست مردم ایران اثری عمیق و ماندگار داشته است. از روضه‌های خانگی تا دسته‌های عزاداری و هیئت‌های بزرگ. ایرانیان در طول صدها سال عمر تشیع، با استفاده از هنرشان خصوصا معماری، عشق و ارادت خود را به اهل بیت(ع) نشان داده‌اند. حرم‌های مطهر اهل بیت(ع) در ایران و عراق نشانه همین عشق و ارادت است.

تعزیه که در سیصد، چهارصد سال اخیر در ایران اوج گرفته است، تلاش هنرمندانه دیگری از ایرانیان است برای اظهار عشق خودشان به سیدالشهدا(ع) و دیگر ائمه اطهار. در گذر زمان با تولد ورشد گونه‌های مختلف هنری، هر یک از هنرمندان با هنرشان عشق به حسین(ع) را به تصویر کشیده‌اند. یکی با نقاشی و مینیاتور، یکی با فیلم و سریال، یکی با موسیقی و ارکستر و یکی هم با نمایش. «خورشید کاروان» که این شب‌ها در سالن اصلی تئاتر شهر مشهد به روی صحنه رفت، نمایشی با قدمتی بیست ساله و با بیش از هفتاد بازیگر است. از کودک چهار ساله تا پیشکسوت هفتاد ساله. «خورشید کاروان» روضه‌مصور است و برای همین در طول نمایش بارها از گوشه کنار سالن اصلی تئاتر شهر، صدای گریه تماشاگران به گوش می‌رسد. شبی که به تماشای «خورشید کاروان» نشستم، بعد از پایان نمایش برای خداقوت‌گویی به عوامل به روی سن رفتم. کارگردان و پیشکسوتان «خورشید کاروان» هر کدام نقلی از توجه اهل بیت(ع) در طول بیست سال نمایش می‌گفتند، که بسی شیرین و حسرت‌برانگیز بود. در لحظه‌ای که داشتم با عوامل خداحافظی می‌کردم که سالن را ترک کنم؛ دختری شاید پنج‌ساله که در نمایش، در کاروان اسرا نقش یکی از دختران کاروان حسینی را بازی می‌کرد خودش را به کارگردان رساند و با ناز و شیرین‌کاری‌هایی دخترانه که اقتضای سنش بود، کارگردان را خطاب قرار داد و گفت: عمو! می‌شود به نگهبان‌ها بگویید ما را آرام‌تر بزنند، ترسیدیم!

بغض راه گلوی همه را گرفته بود؛ کارگردان گفت: باشه عمو؛ حواسش نبوده!

و او و من و بقیه می‌دانستیم که تازیانه دست اشقیا در نمایش، تازیانه نیست و بازیگرش چقدر دل‌نازک و دل‌رحم است و تازیانه پارچه‌ای اگر به کودک خورده است، ناخواسته بوده است و بیشتر از نوع بازی نگهبان دل ترکانده است.

کارگردان سر دخترک را بوسید و دخترک ناخواسته روضه‌ای دیگر بعد نمایش برای ما خوانده بود.

چمدان

## سفری در دل رشته کوه‌های هزار مسجد

روستای «مارشک» یکی از جاذبه‌های گردشگری استان است که شهریور زمان مناسبی برای گردش در این مکان خوش آب و هواست. برای رفتن به مارشک از مشهد دو راه وجود دارد، یکی از سمت بولوار ۲۲ بهمن و جاده کلات و دیگری از سمت بولوار شاهنامه. فاصله تقریبی مارشک از مشهد حدود ۸۰ کیلومتر است. مارشک روستایی طبقاتی در دل دره ای سرسبز است. راه رفتن در کوچه‌هایی که میانه آن با انبوه نعنا و گزنه سبز شده و تماشای خانه هایی که حیاط هر کدام بام دیگری است می‌تواند لحظات خوشی را برایتان ثبت کند.

کارتون شهر

رضا جنگی

**هوای مشهد در شرایط سالم قرار دارد**

شوخی بی‌شوخی

## واکنش‌ها به روز کارمند

مهدی محمدی
روزنامه نگار

**امسال روز کارمند تعطیل است و برخلاف سال‌های گذشته در این روز کارمندان سرکار نخواهند رفت. البته این موضوع که چهارم شهریور یعنی روز کارمند با جمعه مصادف شده است هم در این تعطیل شدن بی‌تأثیر نبود. از اقشار مختلف جامعه درباره این قشر پرسیدیم.**

▪ **یک مدیر عامل:** من روز کارمند را به همه کارمندان مخصوصا آن‌هایی که به جوک‌های تکراری من بیشتر از بقیه می‌خندند، تبریک می‌گویم.

▪ **یک کارمند:** ما تبریک روز کارمند نمی‌خواهیم، همین‌قدر که ارباب رجوع موقعی که ما سخت مشغول کار هستیم، ما را بیدار نکند خودش از صد تا تبریک بهتر است.

▪ **یک زن خانه‌دار:** همسر من کارمند است ولی گاه کارهای اداره را به خانه می‌آورد، مثلا توی خانه جدول حل می‌کند یا اینکه همان‌طور که نشسته است چرت می‌زند.

▪ **یک ارباب رجوع راضی:** بعضی‌ها می‌گویند کارمندان برای راه انداختن کار ارباب رجوع او را به تمام قسمت‌های اداره می‌فرستند. اما این طوری هم نبود، مثلا من را به آبدارخانه نفرستادند تا از آنجا امضا بگیرم.

▪ **یک خوش‌بین:** آن‌ها همیشه انسان را به آینده امیدوار می‌کنند، مثلا همیشه جمله امروز برو، فردا بیا، امید به آینده را در انسان مخصوصا انسانی که ارباب رجوع است تقویت می‌کند.

▪ **یک متخصص تغذیه:** من که هروقت رفتم اداره کارمند مربوط رفته بود صبحانه بخورد. این اهمیت دادن به تغذیه سالم واقعا درخور تحسین است. مخصوصا که هر لقمه را ۳۲ بار و شاید هم ۶۴ بار می‌جوند بنابراین این صبحانه ممکن است دو سه ساعت طول بکشد.

▪ **یک مهندس کامپیوتر:** نمی‌دانم چرا با اینکه ما بهترین سیستم‌ها و کامل‌ترین پشتیبانی را از کامپیوترهای اداره‌ها می‌کنیم، باز هم بیشترین قطعی سیستم مال همین ادارات است.

مناجات و حکایات

الهی ای خالق بی‌مدد و ای واحد بی‌عدد، ای اول بی‌بدایت و ای آخر بی‌نهایت ای ظاهر بی‌صورت وای باطن بی‌سیرت، ای حی بی‌ذلت ای مُعطی بی‌فطرت و ای بخشنده بی‌منت، ای داننده رازها، ای شنونده آوازها، ای بیننده نمازها، ای شناسنده نام‌ها، ای رساننده گام‌ها، ای مُبرا از عوایق، ای مطلع برحقایق، ای مهربان بر خلایق عذرهای ما بپذیر که تو غنی و ما فقیر و بر عیب‌های ما مگیر که تو قوی و ما حقیر، از بنده خطا آید و زلت و از تو عطا آید و رحمت.

**مناجات‌نامه خواجه عبدا... انصاری/ مناجات شماره ۴**